

تاریخ و تحلیل روشمند و عقلانی حوادثی که در گذر زمان رخ داده‌اند، یکی از دستاوردهای اساسی مدرنیته است. تاریخ و تاریخ‌نگاری را می‌توان در مقابل اسطوره و اسطوره‌باوری سنتی قرار داد که حوادث واقع شده را از یک بنیان فراتاریخی و متافیزیکی می‌دانست و بر سرنوشت محتوم و بی‌اختیار انسان در وقوع جریانات اهتمام داشت؛ در نگرهٔ مدرنیته، «مفهوم تاریخ بیان وقایع تاریخی است بدان گونه که وقوع یافته‌اند، یعنی نه کم و نه بیش؛ شناخت وقایع و حوادث است به طریق تحلیل علل و عوامل آن‌ها یعنی عللی که خصلت فاعلی دارند و عواملی که به درجات تأثیر داشته یا تعیین‌کننده بوده‌اند؛ و بالاخره تحلیل مجموع واقعیات و علل و عوامل است در تعقل تاریخی. و همه این‌ها به راه یک مقصد است که گذشته قابل فهم و درک باشد.» (آشفنگی در فکر تاریخی، ۱۳۶۰، ص ۱) در نگرش اسطوره‌ای سلسله حوادث از ازل تا ابد از یک ریشه که خارج از حیطة قدرت انسانی بود، روایت می‌شود و امور و مسائل رخ داده در حد وقایع‌نگاری و پردازش قصه‌ای، بازگو می‌شدند؛ حوادث در خلاء غیرزمانی وقوع می‌یافتند و ظهور آن‌ها از پیش تعیین شده و تغییرناپذیر بودند. به سخن آدمیت تاریخ در نوشته‌های سنتی ایرانیان نیز در دو جریان ملی و اسلامی با هبوط آدم و پادشاهی کیومرث به شکل اسطوره‌ای نگاشته می‌شدند.

تاریخ در منظومهٔ ارگانیک اندیشهٔ مدرن به مجموعه حوادث و رویدادهایی اطلاق

می‌شود که از یک سلسله علت‌ها به وجود آمده و بر یک جهت تکامل یابنده و پیش‌رونده تأکید دارند؛ «از نظرگاه تاریخی، مفهوم تاریخ بیان وقایع تاریخی است بدان گونه که وقوع یافته‌اند یعنی نه کم و نه بیش با همه زیر و بم و سایه و روشن آن‌ها؛ شناخت وقایع و حوادث است به طریق تحلیل علل و عوامل آن‌ها یعنی عللی که خصلت فاعلی دارند و عواملی که به درجات تأثیر فعلی داشته‌اند یا تعیین‌کننده بوده‌اند؛ و بالاخره تحلیل مجموع واقعیات و علل و عوامل است در تعقل جریان تاریخی. و همه این‌ها به راه یک مقصد است که گذشته قابل فهم و درک باشد. در این نگرش تاریخی، مآنوسات ذهنی کنار نهاده می‌شوند، همه جا شک دستوری به کار گرفته می‌شود که سره از ناسره بازشناخته گردد، افسانه راه نمی‌یابد و جلوه‌ای ندارد. لاجرم، واقعیات می‌مانند و نتیجه‌گیری‌های تاریخ. حال اگر ذات حقیقت، با مزاج افسانه‌پسند نساخت یا باب طبع افسانه‌پرداز نیفتاد، چه اعتنا. هم چنین اگر نتیجه‌گیری‌های واقعیات عینی، مفروضات ذهنی و معادلات تاریخی را برهم زد، چه باک.» (شورش بر امتیازنامه رژی، ۱۳۶۰، ص ۱) در نگره‌مدرن به تاریخ، سلسله علل و عوامل سازنده جریانات است و آن چه از پس حوادث و رویدادها نگرسته می‌شوند، در ظرف زمانی و مکانی خود و به اصطلاحی در افق دانایی و پارادایم زمانه قابل فهم و درک است؛ از این منظر که به سیر حوادث نگرسته شود، تمامی اندیشه‌ها، کنش‌ها، واکنش‌ها و دیگر وقایع رخ داده، دارای بار معنایی خاصی شده و حکایت از تغییر و تحولات عینی و زمان‌مند می‌دهند. بی‌تردید شکل‌گیری نظام دانایی سوزه‌باور در اندیشه‌های فلسفی و مشارکت آدمیان در تعیین و تغییر سرنوشت خویش، مهم‌ترین رکن ظهور تاریخ‌نگاری جدید بشمار می‌رود؛ در این نگاه انسان عامل مختار و فاعل با اراده‌ای است که بر مواد رخ داده، صورت می‌دهد و بر کنشگری و آزادی خویش صحنه می‌گذارد؛ اندیشه‌ها در شکل ساختارها پدید می‌آیند و نهادها موجد اندیشه‌های تازه‌ای می‌شوند؛ این همه تأثیر و تأثر اندیشه و جامعه را به‌وجود آورده و فرهنگ‌ها و تمدن‌های انسانی در سیر تاریخی خود پدیدار می‌شوند؛ تبیین عقلانی جریانات به‌وجودآورنده تاریخ و گذار از جبرگرایی و اسطوره‌باوری فراتاریخی، مسائل اولیه تاریخ‌نگاری مدرن و فلسفه‌های تحلیلی و انتقادی تاریخ را شکل داده‌اند؛ بنابراین همان‌طور که آدمیت می‌نویسد: «در تعقل تاریخی، تاریخ جریان است در توالی حوادث، حوادثی که نه در خلاء، وقوع می‌یابند و نه اسرارآمیزند بلکه قانون منطقی ترتب معلول حاکم بر سلسله حوادث است. هر حادثه تاریخی حادثه تاریخی دیگری را به دنبال می‌آورد. تنها از این نظرگاه است که قضیه و واقعه‌ای می‌تواند محتوم و

فریون ارمیت

طراحی: محسن ابراهیمی / عکاس: محسن و شمس وطنی

علی اصغر حقدار

اندیشه‌های ایرانی



پرهیزناپذیر باشد، ورنه هیچ واقعه‌ای اجتناب‌ناپذیر نیست. چه بسا ممکن است معلول خود علت شود و به صورت علت فاعلی وقایع درآید، گرچه تشخیص دقیق علت فاعلی حوادث گاه مسأله پیچیده تاریخ است.» (مجلس اول و بحران آزادی، ۱۳۷۰، ص ۱۳)

حال که تحلیل عقلانی تاریخ شکل گرفته و جریانات تاریخی به مثابه ابژه اندیشه‌ها مطرح است، سوژه اندیشنده خود نیز خارج از تاریخ از بار معنایی بی بهره است؛ آن‌سان که کاهنان باستانی، عارفان سنتی و حکیمان متأله در انزوای خویش، سخن از گردش ایام دهر می‌گفتند و بر منفعل بودن انسان و فعال بودن عناصر آسمانی تأکید داشتند، اندیشه تاریخی از همه این نگره‌ها بیگانه است و پایه در خردورزی و تاریخ‌مند بودن خرد انسانی دارد؛ پس «تفکر تاریخی عنصر اصلی تاریخ‌نویسی است. کار مورخ گردآوردن واقعیات از هر قبیل و تلمبار کردن آن‌ها به صورت خشکه استخوان در موزه آثار باستانی نیست. تاریخ‌نگارانی بوده‌اند که جزئیات وقایع را به صورت مواد خام تاریخ ثبت می‌کردند بدون این که به کشف علل و نتیجه آن‌ها برآیند، یا بتوانند از مجموع آن‌ها فکر عمیقی عرضه بدارند. این خصالت گروهی از مورخان سده نوزدهم بود که به حد انتقاد عقل تاریخی نرسیدند. به دیگر عبارت، آنچه به تاریخ روح و معنا می‌دهد گنجاندن کل ریزه وقایع در متن تاریخ نیست، بلکه دست یافتن به گذشته زنده و شناخت جریان است. مورخ با بصیرت تاریخی از انبوه واقعیات مهم‌ترین و بامعنی‌ترین‌شان را مشخص می‌کند؛ چگونگی وقوع هر حادثه را به درستی و علت یا علل آن را به دست می‌دهد؛ رابطه منطقی توالی وقایع را می‌سنجد؛ و با تحلیل و تفسیر وقایع تصویری هر چه دقیق‌تر و روشن‌تر از جریان تاریخ ارائه می‌دهد. بدیهی است تاریخی که بر پایه اسناد و مدارک اصلی و دقت در معانی آن‌ها بنا شده باشد، تاریخ نیست. مهارت فنی در بهره‌برداری از منابع گوناگون، نسبت تألیفی واقعیات گردآورده شده و ترکیب معانی در نظامی عقلی - از شرایط اساسی هر تحقیق تاریخی جدی است.

تاریخ همواره آغشته به افسانه و مغالطه بود و این اختصاصی، به تاریخ قدیم و جدید ندارد. در تضاد آن، حقیقت‌جویی، محرک فعال ذهن آدمی، از عنصر کلاسیک انگیزه مورخان صاحب دانش و فکر بوده است. خاصه دوران تاریخ‌نویسی جدید با ممیزی و انتقاد آثار پیشینیان آغاز گردید، امتداد و گسترش یافت و آن را از مظاهر پدیده آزاداندیشی و انتقاد عقلانی بود که کل فعالیت فکری انسان را فراگرفت.» (مجلس اول و بحران آزادی، ۱۳۷۰، ص ۱۴)

فریدون آدمیت با این پیش‌فرض‌های تاریخ‌نگاری جدید، به بررسی اندیشه‌ها و

حوادث عصر مشروطه می‌پردازد؛ وی بر این باور است که مواد و عناصر لازم برای تحلیل مهم‌ترین حادثه تحول تاریخی ایران از دوران قدیم به عصر جدید فراهم است و متون، اسناد، خاطرات و دیگر فاکت‌های تاریخی شرایط کافی را برای تاریخ‌نویسی مشروطیت در اختیار مورخ قرار می‌دهد؛ بنابراین «این حرف پاک یاره است که منابع و مآخذ ما برای مطالعه تاریخ نهضت مشروطه چندان زیاد نیستند. ما درباره همه مباحث اصلی تاریخ مشروطگی و مهم‌ترین حوادث - به معتبرترین مواد و مدارک تاریخی دسترسی داریم. این بدان معنا نیست که به تمامی جزئیات وقایع آگاهی داشته باشیم.» (مجلس اول و بحران آزادی، ۱۳۷۰، ص ۱۵)

فریدون آدمیت با اشاره به این مسأله که «جریان تازه‌ای که در تاریخ‌نگاری به وجود آمد یکی از مظاهر برخورد ایران با تمدن مغرب بود؛ فن تاریخ مانند دیگر رشته‌های دانش و متعلقات اجتماعی نمی‌توانست از نفوذ روزافزون فرهنگ اروپایی مصون بماند. پس این تحول خود محتوم تاریخ بود» (انحطاط تاریخی نگاری در ایران، ۱۳۴۶، ص ۲۰)، به عوامل و موجبات پدید آمدن گونه جدید تاریخ‌نگاری در ایران پرداخته و بر این باور است که «پیشرو واقعی انتقاد سنت تاریخ‌نویسی، میرزا فتحعلی آخوندزاده است.» (انحطاط تاریخی نگاری در ایران، ۱۳۴۶، ص ۲۴) با این حال «تنها کسی که در قرن گذشته تفکر تاریخی را در ایران ترقی داد، همان میرزا آقاخان کرمانی است.» (انحطاط تاریخی نگاری در ایران، ۱۳۴۶، ص ۲۴) آدمیت به درستی می‌نویسد: «هرگاه فن تاریخ‌نویسی بر اساسی که میرزا آقاخان بنیان نهاده بود نمو می‌کرد تا به حال پیشرفت زیاد کرده بود. اما سیر ترقی آن متوقف گردید تا به زمان ما رسید، و از نو جانی گرفت.» (انحطاط تاریخی نگاری در ایران، ۱۳۴۶، ص ۲۵) آدمیت در نسل بعدی احمد کسروی را جزو تاریخ‌نگاران مدرن ایرانی دانسته و در تحقیق از تاریخ مشروطیت، او را محقق و دانشمند و دارای حق تقدم می‌داند. این سیر اندیشگی در حوادث تاریخی، بعد از کسروی، در تحقیقات آدمیت ادامه پیدا کرده و وی با تحلیل تاریخی حوادث عصر مشروطه و پیوند آن با تاریخ اندیشه، تاریخ‌نگاری جدید را به دوران معاصر انتقال داده است.

آدمیت با نگاه به بنیان‌های پیدایش تاریخ‌نگاری جدید در ایران و نمایندگان فکریش، به نقائص و کمبودهای آن نیز پرداخته است؛ از نظر آدمیت عمده‌ترین نقائص تاریخ‌نگاری ایرانیان در دوره معاصر عبارتند از: ۱) توقف در واقعه‌یابی و کسری تحلیل تاریخی در آن‌ها. ۲) نبود روش علمی نقد و مطالعه رشته‌های مختلف تاریخ. ۳) عدم توجه به طبقه‌بندی منابع تاریخی و ارزشیابی آن‌ها. ۴) وجود حکم‌های نسنجیده و

قیاس‌های بی‌جا در حوادث و جریان‌ات تاریخی. (۵) بی‌اطلاعی از جامعه‌شناسی تاریخ و فلسفه تاریخ. چرا که «پایه تاریخ نویسی جدید را همان تاریخ تحلیل، و جامعه‌شناسی تاریخ و تفکر تاریخی تشکیل می‌دهد. پیشرفت آن منوط به تعلیم روش صحیح علمی مطالعه تاریخ و چگونگی بهره‌برداری از منابع تاریخی است. اما این مرحله مقدماتی کار است و نباید تنها به آن اکتفا کرد. باید اصول نقد و تحقیق تمام رشته‌های تخصصی تاریخ را جداگانه آموخت، و در هر رشته‌ای به جریان‌های تاریخی و عوامل اصلی سازنده آن‌ها توجه داشت، و تأثیر آن عناصر را در تطورات تاریخ سنجید.» (انحطاط تاریخ نگاری در ایران، ۱۳۴۶، ص ۲۹)

آدمیت در توضیح روش جدید تاریخ نگاری، به تاریخ اندیشه‌ها - که بخشی از پروژه تاریخ نگاری او در بررسی و تحلیل دوران مشروطیت است - پرداخته و در تشریح و تبیین آن می‌نویسد: «مطالعه تاریخ فکر مانند هر کدام از شاخه‌های دیگر علم تاریخ فوت و فن و لم (تکنیک) خاص خود را دارد. اندیشه و اندیشه‌گر هر دو زاده اجتماع‌اند، اما اندیشمند شخصیت فردی هم دارد و بالاخره مغز اندیشه‌آفرین فرد است که فکر را می‌پروراند و تنها عامل مادی نیست که در آن مؤثر است. در پرورش منش آدمی غیر از جامعه عوامل دیگری چون محیط خانوادگی، وضع زندگی، حالت روانی و هوش و استعداد شخصی او مؤثر هستند. پس در نخستین مرحله، زندگی متفکران را باید با توجه به مجموع این عوامل و فعل و انفعال هر یک را در دیگری بررسی نمود. شرح حالی که به شیوه دیگری نوشته شود در واقع به شرح حال نمی‌ماند، فاتحه اهل قبور است مثل اکثر یا شاید همه سرگذشت‌هایی که در کشور ما می‌نویسند.

مرحله دوم نقد و تحلیل اندیشه‌هاست. در این‌جا باید سه مطلب را در مد نظر داشت: زمینه فرهنگ اجتماع، سرچشمه اندیشه‌ها و عناصر سازنده فکری دانایان و تحول ذهنی آنان در گذشت زمان. فکر در خلاء به وجود نمی‌آید؛ لازمه آن وجود زمینه و زیرسازی فرهنگی قبلی است. تأثیر آن سابقه فرهنگی و آموخته‌های اولیه در ذهن هوشمندان گاهی به حدی ژرف است که گریز از آن آسان نیست. حتی در زمان عصیان علیه همان آموخته می‌بینیم عقاید و افکار گذشته در ذهن ایشان سایه می‌افکنند. از لحاظ سنجش تحول عقلانی اهل فکر و زیر و بم گفتارشان لازم است زمینه تحصیلات و مطالعات اولیه آنان را نیک بشناسیم. از آن گذشته، نیست صاحب فکری که از تأثیر اندیشه‌های دیگران و تجربه‌های بعدی خود برحذر باشد. از همین رهگذر است که در نوشته‌های دانایان تناقض‌گویی‌های فراوان چشم‌گیرند به حدی که مجموع آن‌ها را

نمی‌توان در یک نظام فکری گنجانند. اگر قائل به تجزیه و تفکیک نگردیم در تحلیل افکار حیران می‌مانیم و سیر تحولی آن را نمی‌توان بدست دهیم اعم از این که این تحول تکاملی باشد یا ارتجاعی.

مرحله سوم تأثیر فکر است در اذهان دیگران و در اجتماعی به طور کلی. تاریخ فکر حکایت از این دارد که چه بسیار بوده‌اند اندیشه‌های معتبر و بلندی که خریدار نداشته‌اند. گاه به کلی مهجور مانده، گاه افکار دیگری بر آن‌ها غالب آمده و گاه کوشش در ریشه کن کردن آن‌ها شده است. اما اعتبار آن اندیشه‌ها بجاست، مقام آفرینندگان آن‌ها والا و ارزش آن‌ها را باید در چشم انداز تحول فکر سنجید. از سوی دیگر موارد فراوان می‌بینیم که اندیشه‌ها اذهان را تکان داده، باعث جنبش‌های فکری گردیده و به دنبال آن نهضت‌های اجتماعی را به وجود آورده‌اند و حتی از مرزهای جامعه‌های محدود گذشته جهانگیر گشته‌اند. آن نهضت‌ها پرورده ایدئولوژی‌ها هستند. اما ایدئولوژی‌ها از یک منبع سرچشمه نمی‌گیرند، بلکه ساخته و التیام یافته اندیشه‌های گوناگونی می‌باشند که مجموعاً پیکره واحدی را می‌سازند.

کاری که مورخ به عهده دارد همین است که: زمینه اندیشه‌پرور اجتماع را روشن نماید، افکار متفکران را جزء به جزء به دست دهد، تأثیر آن‌ها را در پیدایش و تکوین ایدئولوژی‌ها بسنجد، عناصر مختلف ایدئولوژی را تجزیه کند و نظام واحد آن را عرضه بدارد. همه جا باید توجهش به روح تاریخ باشد. اما کار مورخ به این جا پایان نمی‌یابد. ایدئولوژی‌ها چون به مرحله عمل برسند معمولاً بلکه همیشه از اصول اولیه خود انحراف می‌پذیرند و تغییر یستر می‌دهند. در این امر دو عامل اصلی مؤثرند: یکی انفعال اجتماع در برخورد با آن‌ها و دیگر هوس‌های آدمی. می‌دانیم همیشه متفکران نیستند که ایدئولوژی‌ها را پیش می‌برند بلکه کار به دست اهل سیاست می‌افتد و اهل سیاست اغلب مردم نااهل‌اند از آن که در سرشت سیاست قدرت نهاده است و در نهاد قدرت فساد سرشته. پس می‌بینیم مردان سیاسی همیشه گرایشی به قدرت جویی دارند که به گفته ولتر «درد بی‌درمان آدمی است»؛ و اگر آزمندی و شره قدرت‌خواهی آنان را پیشگیری نکرده باشند، کارشان به لگام گسیختگی و خودسری و انحراف از اصول سیاسی می‌انجامد. لاجرم تاریخ‌نگار باید رابطه آن اصول و ایدئولوژی‌ها را در برخورد با اجتماع و با ماهیت شخصیت مجریان سیاست مورد تأمل قرار دهد.» (اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ۱۳۵۷، ص ۶)

حال که زمینه‌های تاریخی و فکری تاریخ نویسی مدرن در ایران از آخوندزاده و

آقاخان کرمانی تا دهه‌های بعد روشن شد و نواقص و شرایط این‌گونه اندیشگی در میان مورخان و روشنفکران ایرانی مشخص شد، آدمیت به روش تاریخ‌نگاری خود اشاره نموده و در تشریح آن می‌نویسد: «ما سلیقه خودمان را داریم: هم مشرب کسانی نیستیم که معتقدند مورخ باید شخصیت خود را از سیر افکار به کلی منتزع گرداند. مورخ وقتی می‌تواند هنرمندانه به کارش پردازد که خود صاحب اندیشه باشد تا قدر اندیشه شناسد. به یک معنی تاریخ‌نگار واقعی معمار فکر است نه تنها مدرس افکار. تأثیر شخصیت عقلی مورخ در تصنیف خود تا درجه‌ای بی‌شبهت به تأثیر نویسنده در اثر هنری او نیست و این هم‌سانی از لحاظ معنی و جانی است که تاریخ‌نویس به تألیف خود می‌دهد. اما در مسأله دیگر هم عقیده مورخانی هستیم که حکم تاریخ را لازم می‌شمارند و در آن حکم ارزش‌ها و اعتباراتی را می‌شناسند.» (اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ۱۳۵۷، ص ۸)

آدمیت برای دوری از سوء تفاهم در روش تاریخ‌نگاری خود به بعضی از مسائل و موضوعات تاریخ‌نویسی جدید اشاره می‌کند: «توضیحی لازم است تا مطلب روشن شود: مقصود از ارزش‌ها در تاریخ نه ایده‌آل‌های بلند افلاطونی است، نه معانی مابعدطبیعی و نه مفاهیم انتزاعی صرف فلسفی. بلکه در این مسأله منحصرأ از دیدگاه فلسفه تاریخ و امور متحقق آن می‌نگرم. در این جا وقتی اعتبارات مفهوم پیدا می‌کنند که تفاوت و تباینی میان واقعیات وجود داشته باشد؛ هرگاه موضوع برتری و رجحان در پیش نباشد مسأله ارزش‌ها اساساً مطرح نمی‌گردد. اگر در علوم طبیعی پای ارزش‌ها به میان نمی‌آید از این روست که دانشمند طبیعی به اصلاح و فساد حقیقت‌های علمی کاری ندارد. ولی حتی در همین رشته نیز وقتی موضوع رابطه نتیجه‌های آزمایش‌های دانش طبیعی با جامعه انسانی به میان می‌آید ناگزیر به ارزش‌های آن توجه می‌کنیم. اما مورخ درباره ماده مطالعه نمی‌کند، سر و کارش با سرگذشت آدمیان است، سرگذشتی که پر است از زشتی‌ها و اندک زیبایی یعنی حقایق و واقعیات متباین و مغایر. نفی ارزش‌ها و اعتبارات در تاریخ ما را به «نهیلیسم تاریخی» می‌کشاند که از آن سخت‌گیرانم. تاریخ‌نویسی که آن معیارها را نفی کند اثر بی‌جانی بار می‌آورد که نه به درد دنیا می‌خورد و نه آخرت. اساساً چطور ممکن است تفاوت تجربه‌های زشت و زیبای آدمی و نامرادی‌ها و کامیابی‌های او را یکسره نادیده بگیریم حال آن که هدف آدمی کاستن رنج‌های اوست و کوشش در تحقیق ارزش‌های انسانی و همه‌آه و فغان آدمیزاد زاده رنجی است که از همان حقایق مغیر و تفاوت‌های معلوم می‌برد.» (اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، ۱۳۵۷، ص ۹)